

برگرفته از کتاب: رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان با گزینش و گزارش: عزیز آریانفر

داکتر ولادیمیر بویکو¹

مبارزه سیاسی در افغانستان در اواخر سال های دهه دوم - آغاز دهه سوم
سده بیستم و به قدرت رسیدن ظاهر شاه [از امان الله تا ظاهر شاه]

(بخش نخست)

تاریخ نوین افغانستان سرشار و آکنده از پیروزی ها و ناکامی ها است. مگر تجربه تاریخی تحول این کشور، بر توانمندی نخبگان و جامعه افغانی در زدایش پیچیده ترین و دشوارترین آزمون ها، چه؛ آفات (کاتاکلیزم های) طبیعی باشند یا چه، کشاکش های سیاسی- اجتماعی؛ گواهی می دهد.

همانا، دوره سال های (1920-1930) چنین بودند- هنگامی که در افغانستان خانه جنگی و مبارزه نیروهای گوناگون بر سر قدرت و ساختمان اجتماعی، مطابق پنداشت ها و آرمان های آن ها روان بود. خصلت این رخدادها، نقش شخصیت های جداگانه و کشورهای خارجی تا کنون میان دانشمندان و محافل گسترده اجتماعی، هم در درون افغانستان و هم در بیرون از مرزهای آن، جر و بحث هایی را بر می انگیزند.

در اوچرک² دست داشته، که بر مواد اروجینال بایگانی های شوروی و بریتانیایی استوار است، با توجه به کارهای انجام شده از سوی پژوهشگران دبستان های گوناگون علمی، تلاش به خرچ داده می شود، تا یکی از مراحل که تاریخ معاصر افغانستان را برای چندین دهه از پیش تعیین کرد، تجزیه و تحلیل گردد.

1. به قدرت رسیدن خاندان یحیا خیل (آل یحیی)

سیاست داخلی و خارجی نادرشاه:

سرنوشت نظامی- سیاسی منازعه افغانی 1929 (انقلاب) مقارن با میانه های اکتبر بیخی تعیین گردید: دسته های قبایل پشتون به کابل نزدیک می شدند و رهبر آنان- نادرخان در آن برهه عملاً یگانه مدعی راستین تاج و تخت در کشور بود. با توجه به غیر قابل پیش بینی بودن رفتارهای دسته های مردان مسلح و در واقع همچنان راونشناسی کوچی های جنگجو، مساله قدرت می بایستی همچنان در صورت امکان با رعایت سنت های محلی حل می گردید.

به این روند، می بایستی جرگه سراسری افغانی مشروعیت می داد که نماینده های آن نه تنها هواداران نادر، بل همچنان نمایندگان استان های شمالی- راهیان جنبش سقایی چندی پیش که بنا به دلایل آشکار در آن هنگام در کابل بودند، اعلام می گردیدند. افزون بر آن، برای بالا بردن شمار شمالیان در جرگه، پیروزمندان به شوروی ها با خواهشی مبنی بر آن که آنان را با هواپیماهای شوروی به کابل برسانند، رو آوردند.

مساله حاکمیت در دو مجلس، شب 14 بر 15 اکتبر 1929 حل و فصل گردید. در نیمه روز 15 اکتبر، ای. ریکس- سرپرست نمایندگی سیاسی شوروی در

¹ مدیر مرکز «روسیه و خاور دانشگاه دولتی برنآول روسیه» و یکی از جوان ترین و بزرگترین افغانستان شناسان روسیه و جهان.

² اوچرک- ژانری است (بیشتر ادبی) در باره شرح و وصف فشرده کدامین رویداد حیاتی بیشتر دارای بار اجتماعی- تاریخی یا طرح کلی کدامین مساله در یک نوشته کوچک.

با همین روحیه غلام محمد- وزیر داخله پیشین سخنرانی کرد.

نادرخان پس از رایزنی با برادران خود، ریکس را فراخواند و دیدگاه او را در زمینه جویا شد. نماینده شوروی بایسته دانست تا با همتایان ترکی و پارسی خود مشوره کند و تنها پس از مشاوره با آنان، فیصله اتخاذ شده از سوی مجلس و خود نادرخان را تایید کرد. حاضران سرازیر شدند تا به نادر خان انتخاب وی را به عنوان پادشاه را شادباش گویند. تاخیر فیصله مساله در باره حاکمیت بر مبنای فرمالیته یا واقعیت امر(برای مثال، پیش کردن مهره های دیگر به شمول پادشاه پیشین- امان الله) می توانست منجر به ادامه خانه جنگی و هرج و مرج ... در کشور گردد.

رهبران شوروی تقریباً بی درنگ و باز هم پس از هماهنگ ساختن مساله با ترک ها و پارس ها، رژیم نادر خان را به عنوان حاکمیت دولتی قانونی به رسمیت شناختند. به دشوار بتوان گفت که گسیل برادر نادر خان- محمد عزیز خان [پدر سردار داوود خان و سردار نعیم خان] که پسانتر در برلین به دست هواداران امان الله خان کشته شد، به عنوان سفیر جدید افغانستان، تصادفی بوده باشد. اقدامات اداره دیپلماتیک شوروی درست مانند سیاست افغانی آن، موجب برانگیخته شدن نکوهش هایی از سوی ساختارهای بین الحکومتی، در گام نخست، ساختارهای استخباراتی گردید. مگر، این اقدامات، بیشتر از همه، در کمینترن (انترناسیونال کمونیستی) که پیوسته از روند اتخاذ تصمیم سیاسی در عرصه جهانی کنار زده می شد، موجب ناخشنودی و سرزنش گردید.

نادرخان و حواریونش که در روند جنگ داخلی، به یاری جنگجویان پشتون و نیروهای خارجی(انگلیس و شوروی) به قدرت رسیده بودند، با نشستن به تخت پادشاهی، با دشواری های مالی و سیاسی بسیار جدی بی سردچار شده بودند. اعلامیه گردانندگان جدید افغانستان و مشی آنان بس احتیاط آمیز بود. این گونه مشی- با تیره بودن اوضاع افغانستان و ضعف مواضع رژیم، دیکته می شد. مهره های کلیدی نادریه (نادری ها) در تماس های خود با جانب شوروی، خاطرنشان ساختند که آن ها رفرم های امان الله را ادامه می دهند. مگر این اصلاحات را به تدریج پیاده خواهند کرد. نادریه با تلاش به توحید همه قبایل افغان و ساحات، در گام نخست بر مهربانی همسایه شمالی خود- شوروی می سنجید.

بار اصلاحی نظام و لحن نرم نخستین اعلامیه های رسمی کابل به آدرس شوروی پس از سرکوبی بچه سقاو، چنین پنداشت را ایجاد می کردند که نادریه- چیزی نمی ماند که ادامه دهنده راه امر امان الله باشد. تنها با آن

³ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده 11، پوشه 151، موضوع شماره 67، برگ های 173-175.

دلیل تکیه یی که رهبری شوروی به نادر خان در اواخر 1929، و در جریان چندین سال بعدی کرده بود، نه اعلامیه هایی بود که حکومت جدید کابل پخش کرده بود، بل این که یگانه نیروی واقعی نظامی-سیاسی در افغانستان، قبایل پشتون بودند که در میان آن ها بیشترین تاثیر را همو نادر خان - نماینده برجسته اریستوکراسی سنتی پشتونی (سرداران) داشت. فرمانروای نو، هرگونه تلاش به خرج می داد که بر تمایل پشتونگرایی خود را تاکید نماید. او حتا لقب «نادر افغان» را برگزید. مگر [در این کار] مناسبات ذات البینی نادر با قبایل بی اثر نبود. این در حالی بود که بیشترین تهدید از غلزایی ها- دقیق تر از بزرگترین عشایر این قبایل- سلیمان خیل بر می خاست. در دوره امانی، دسته های جنگی این قبیله به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند. یکی از دلایل پیروزی نادر در اشغال کابل در اکتبر 1929 این بود که کوچ زمستانی سلیمانخیل ها به هند بریتانیایی آغاز گردیده بود.

حکومت در زمینه جلب همکاری روحانیت مساعی بسیاری به خرج داد. شورای علما تشکیل گردید. به شخصیت های روحانی تا جایی این حق باز گردانیده شد تا قسما به عرصه قضا، آموزش و مانند آن باز گردند. مگر ائتلاف نادریه با روحانیت، به این معنا نبود که در افغانستان اسلامیسیون عمیق جامعه آغاز گردیده است و بنیادگرایان اسلامی به یکی از ستون های رژیم مبدل گردیده اند.⁵

شاه جدید، هنوز در ماه های نخست فرمانروایی خود، گام هایی برداشت در راستای باثبات سازی اوضاع در کشور. کار دستگاه اداری رو به بهبود گذاشت. در استان ها- کمیسیون های تنظیمیه یا کمیسیون های فوق العاده و تام الاختیار حکومتی به این کار پرداختند. این گونه، کمیسیون ها به ویژه به استان های خاوری و شمالی افغانستان گسیل شدند. در شمال، همراه با کمیسیون به رهبری یعقوب خان، یک هنگ تقویت شده توپچی سوق داده شد.

مگر، گردانندگان رژیم جدید کابل، انرژی خود را نه آن چنان در برابر آن هایی که از امیرحبیب الله کلکانی، بل در برابر آنانی که از امان الله خان پشتیبانی می کردند، متوجه ساختند. در این حال، عمده ترین اتهامی که بر آنان وارد می آمد، پیوندهای آن ها با شوروی بود. [همین بود که] بی درنگ، کرسی داران دوره امان الله، برکنار گردیدند و آن قبایل پشتون و هزاره که تکیه گاه اصلی پادشاه پیشین بودند، مورد

⁴ . برگرفته از : Ahmad N.D The Survival of Afghanistan 1747- 1979. lahore, 1990, p 167.

⁵ . برای نمونه، پوبلیسیت نامدار و پژوهشگر تاریخ آسیا و جهان معاصر، دیلیپ هیرو به این موضوع اشاره می کند: Hiro Dilip. Holy Wars. Rise of Islamic Fundamentalism. New York, 1989, p.235
فرمانروایی نادر شاه «بالترین چکاد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان گردید»؛ متکی است بر پایه بر فاکت های جداگانه حمایت بخشی از روحانیون از نادر در دوره جنگ داخلی 1929 و تقویت قسمی موقوف شخصیت های اسلامی در نظام اداری کشور.

⁶ همراه با آن، رژیم نادرخان تلاش ورزید با آن نیروهایی که می توانستند برای وی مهربانی نواحی کامل و گروه های تباری را کمایی نمایند، پیوندهایی برپا نماید. این گونه، نادری هایی که به پیگرد هزاره ها در شمال می پرداختند، مستقیماً با رهبران آنان در هزاره جات (هزارستان) - منطقه دشوار گذار کهستانی در مرکز افغانستان به توافق رسیدند. پیروزی در این مساله، ناشی از چندپارگی درونی هزاره ها بود. افزون برآن، خان های بومی از حق گردآوری مالیات برخوردار گردیدند و باشندگان عادی حق نگه داشتن سلاح های دست داشته خود را. در سرانجام، حکومت مرکزی از گسیل سپاهیان خود به هزارستان خودداری ورزید و راه تفاهم پیمود: همو هزاره ها - که بدنه ارتش منظم را می ساختند - به تکیه گاه اصلی رژیم مبدل گردیدند. نیروهای آنان را می توان بسیار زود بسیج ساخت و به یاری موقعیت مرکزی خاستگاه آن ها در برابر هر استان دخواه کشور به پیکار کشانید.

پیشبرد اقدامات یک باره و یا پیوسته و مستمر و گسیل کمیسیون های مسلح ویژه به اکناف کشور در اوضاع افغانستان سال های 1920-1930 تا حدی مفهوم داشتند، مگر رژیم جدید می توانست تنها در گام نخست، با ایجاد روابط افقی و عمودی قدرت و سپس پیشگیری سیاست داخلی و خارجی بایسته زیستایی پیدا کند. مگر، همو وضعیت دستگاه اداری بیرون پایتخت یکی از گرانبارترین مسایل دولت جدید بود. بسنده است گفت که به خاطر تنگدستی دولت، بسیاری از کارمندان تنها نام شان در دفترهای دولتی بود و چنین پنداشته می شد که می توانند تنها سر از 1 اپریل 1930 آغاز به کار کنند.⁷

روی کار آمدن نادر، آبیستن پیامدهای معین اجتماعی - سیاسی بود. ناخشنودی جدی یی را در این مساله، بازرگانان تبارز دادند، به ویژه بخش خاص افغانی آن و همچنان آن تاجرانی که از سوی جوامع هندی (عملاً از سوی سیک ها) کشور که گرایش به پیوند بازار هندی - انگلیسی داشتند و گروه های بازرگانی آنان را نمایندگی می کردند. بازرگانی سرشناس افغانی جای پا یافته در زمان امان الله، به ویژه سرمایه دار متشبهت - عبدالعزیز لندی [عزیز خان لندی] و عبدالمجید حکیمف [عبدالمجید زابلی که در آن هنگام با همسر روسی اش در مسکو با نام خانوادگی حکیمف زندگی می کرد - گ.] با ابتکار حمایت از رژیم نو پیش آمدند و 4-5 میلیون افغانی اعانه دادند (مبلغ یک میلیون افغانی را باید هراتی ها که زابلی نمایند آن ها بود، می پرداختند). این اقدام میهن پرستانه، باید موقف تاجران هندی - اقلیت تجاری خارجی را - که معمولاً که نسبت به دولت کابل دارای تمایلات متفاوت بودند، سست می نمود.⁸ راستش به گونه یی که پژوهشگر روسی پ. الکسی ینکف می پنداشت، اقدامات لندی می توانستند دارای انگیزه هایی دیگری هم باشند: یکی از نخستین میلیونرهای دوره استقلال، در ازای مهربانی خود، اجازه ساختمان بند دره شادیان را از نادر به دست آورد و ملکیت هایی را به دست آورد - زمین های دشت شادیان را به اندازه 20 هزار هکتار. یگانه

⁶ مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 2208، برگ های 122-123

⁷ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، موضوع 70، پوشه 156، برگ 104 ب.

⁸ مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ های 232-233.

یکی از تدبیرهای نادرشاه به مقصد مشروعیت بخشیدن به رژیمش، برگزاری جرگه سراسری ملی نوبتی در ماه سپتامبر 1930 بود. بنا به دستور دولت، به این جرگه 301 نماینده از استان‌ها (بیشتر ملاها و زمینداران) و 209 کارمند دولتی و افسران نظامی دعوت شده بودند که مورد «نوازش» شاه قرار گرفتند، و باید فیصله‌هایی بسیار مهمی، مبنی بر چگونگی سرشت و پیامدهای اصلاحات پیاده شده در گذشته از سوی امان‌الله خان در گام نخست، همه فیصله‌های جرگه 1928 پغمان، اتخاذ می‌نمودند. همه این فیصله‌ها، به خاطر گرفتن «کمک مالی» از نادری‌ها، فسخ شده اعلام گردیدند. جدایی از این که پادشاه پشین- امان‌الله را به باد انتقاد خردکننده بی‌گرفتند.¹⁰

گام بعدی که همچنان متوجه تحکیم قدرت نادرشاه بود، فراخواندن شورای ملی بود. این موسسه در جرگه 1928 پغمان برای پشتیبانی از اصلاحات از سوی گروه‌های فعال سیاسی تحصیل یافته جامعه افغانی تاسیس گردیده بود، مگر احیای کار آن از سوی نادر، برای مقاصد دیگری بود، در گام نخست، برای تایید فیصله‌های خود وی. نادر، عبدالاحد [خان] ماهیار (مایار) - نماینده وردک را به عنوان رییس شورا گماشت.

عبدالعزیز (محرر روزنامه «طلوع افغان» - نماینده قندهار) که بر ضد لگام گسیختگی‌های شاه برآمد نموده بود، به 13 سال زندان محکوم گردید و بهای بس سنگینی به خاطر آن پرداخت. حکومت همچنان گرفتن امضاءهای نمایندگان را «به سود» نامزدی عبدالاحد ماهیار سازماندهی کرد. مگر تنها 26 نفر از 97 تن قاطعانه از این کار خودداری نمودند. این آدم‌های بی‌باک، رییس جدید التقرر را به آن متهم کردند که: او به نمایندگی از شورای ملی موافقت نامه‌ی را به امضا رسانیده است مبنی بر ارایه وام از سوی بریتانیا به افغانستان - چیزی که عملاً صلاحیت این کار را از سوی نمایندگان شورا نداشت.

برای خنثی ساختن شورای ملی، سنا، که اعضای آن همه از سوی شاه انتخاب می‌شدند، متشکل از 27 نفر ایجاد گردید. در آغاز، در نظر بود که مجلس شورای ملی در ماه مارچ 1931 برگزار گردد. سپس آن را به ماه می 1931 به تعویق انداختند. مگر عملاً به تاریخ 6 جولای 1931 آغاز به کار کرد. در کابل، 97 نماینده از 106 نفری که جرگه سراسری افغانی سال 1930 تعیین شده بودند، گرد آمدند: بخش بزرگ آنان (نزدیک به 65 درصد) نمایندگان را رهبران قبایل تشکیل می‌دادند. از 20-25 درصد را روحانیون.¹¹ بیشترین اعضای شورا از سوی دولت گماشته شده بودند؛ برای نمونه: در کابل، تاریخ روز انتخابات، تنها به کلانترهای محله‌ها اعلام گردید که به نوبه خود، تنها رای دهندگان طرف اعتماد شان را دعوت

⁹ . الکسی ینکف. پ.، «مساله کشاورزی در ترکستان افغانی»، مسکو، 1933، ص

19.

¹⁰ . امان‌الله که پسان‌ها، با اعضای خانواده بزرگ خود به ایتالیا پناهگزیین شد، دچار تنگدستی گردیده و در پی آن شد تا یارانه (سوبسیدی) دولتی به دست آورد و یا بتواند از بخشی از دارایی خود که در افغانستان مانده بود، استفاده نماید. برای نمونه، منظور او کارخانه پشم پاک و چرمگری بود که عملاً یک کارخانه دولتی بود. (نگاه شود به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته غبار).

¹¹ . بایگانی سیاست خارجی فدارسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 161، موضوع 41، برگ‌های 5-18.

هر چند، در بافتار شورای ملی، نمایندگان بازرگانان و همچنان بزرگران ره نیافته بودند، با این هم، حتا با این گونه رفتار گزینشی در ایجاد این ارگان، نزدیک به یک چهارم اعضای آن (به شمول معاون رییس شورای ملی) به عنوان اپوزیسیون رژیم موجود برآمد (تبارز) نمودند. نمایندگان این گروه، می خواستند با برگزاری نشست های منظم سالانه، شورای ملی را به ارگان عالی قانون گذاری کشور، مبدل سازند. حال آن که برای حکومت و شاه، نقش قوه اجرایی در نظر گرفته می شد. نمایندگان فعالان موفق شدند بررسی قوانین امان الله خان را سازماندهی نمایند و برخی از پیشنهادهای خود را اریه نمودند. مگر این اقدامات با نبود مطبوعات مستقل بازتاب اجتماعی نیافتند.

گام های برداشته شده از سوی نادرشاه، در راستای ایجاد نهادهای مشارکت اجتماعی و چیزی که دارای اهمیت نه کمتر است- سیاست خارجی متعادل و متوازن (عقد پیمان بی طرفی با اتحاد شوروی در سال 1931 و مانند آن)، برخی از نمایندگان اپوزیسیون را برانگیخت تا در مناسبات خود با رژیم حاکم بازبینی کنند. موقف های مهربانتری را نسبت به او برای مثال، دبیران روزنامه های بروغمرزی «زمیندار» و «افغانستان» که در هند بریتانیایی به چاپ می رسیدند- سید غلام حسن شاه کاظمی و مرتضی احمدخان، پیش گرفتند. آن ها حتا اعلامیه هایی در پشتیبانی از شاه (در واقع توبه نامه ها) و پوزشخواهی از ارزیابی های لغزش آمیز شان در باره اوضاع چند سال اخیر افغانستان پخش نمودند.

دگرگونی های سیاسی آغاز دهه سال های دهه 1930 در قانون اساسی 1931 بازتاب یافتند. مگر آن گونه نیشخند آمیز که غبار- تاریخ نویس و رجل سیاسی تاکید نمود- حتا وزیران با محتوای سند اساسی حقوقی کشور بسیار کم آشنا بودند که مواد و بندهای آن اصلا در فیصله های کابینه و یا دیگر ادارات و دفترها در دوره نادرخان اعلام شدند. مگر آگاهی اندک بیشتر افغان ها از محتوای و حتا خود نفس موجودیت قانون اساسی 1931¹² به هیچ رو، به معنای آن نبود که تصویب آن بر زندگی اجتماعی- سیاسی کشور هیچ تاثیری نداشت.

مشی سیاست خارجی دولت نادریه نیز ثابت نبود. مناسبات افغانستان و شوروی روی خط همگرایی توسعه نمی یافت. این گرایش را، غلام صدیق خان چرخ (یکی از هواداران برجسته امان الله که تلاش ورزید مانند بسیاری دیگر از هواداران شاه پیشین با نادرشاه زبان مشترک بیابد)، کوشید پس از بازگشت خود به کابل در بهار سال 1931، بچرخاند. چرخ دست به این ریسک زد تا نادر خان را به آن متقاعد سازد که اوضاع بین المللی (تهدید جنگ جدید جهانی و بسیاری دیگر از مسایل) افغانستان را برآن وا می دارد تا به سوی شوروی گرایش استراتژییک داشته باشد. مگر نادر

¹² . دیپلومات و خاورشناس امریکایی- ل. پاولادا در باره یک فاکت از این هم تکاندهنده تری را گزارش داد: او توانست متن قانون اساسی 1923 دوره امان الله خان را تنها در کتابفروشی های خیابانی بازار کابل بیابد. کارمندان وزارت عدلیه افغانستان از او اجازه خواستند تا از این یگانه نسخه رونوشت بردارند و این گونه، افغانستان بار دیگر، متن نخستین قانون اساسی خود را باز یافت. (نگاه شود به:

یکی از گام‌هایی نخستین و بس ارزنده که دولت نادریه برداشت-آوردن نظم در عرصه‌های اجتماعی و آموزشی بود. مکتب‌ها که در دوره بچه سقاو بسته شده بودند، سر از نو، باز شدند. گردآوری سامان و اسباب و مواد درسی مکاتب که به تاراج برده شده بود، آغاز گردید. حتا گسیل جوانان برای آموزش به خارج (هرچند به پیمان‌هایی کمتری نسبت به دوره امانی) از سر گرفته شد. مگر دیری نپایید که گرایش‌های منفی (با آن که برخی از آن‌ها نه در مشی خود نادرشاه، بل در پدیده‌های بیشتر ژرفتر دارای بار اجتماعی-سیاسی و تباری-تاریخی ریشه داشتند) پدیدار گردیدند. برای نمونه، شاه با آن که بنا به گواهی بسیاری، یکی از آگاه‌ترین کارشناسان نظامی کشور بود، ناگزیر گردید، ارتش را بر اساس داوطلبی، به سان یک ارتش دارای بافتار رنگارنگ، با آن که بیشتر دارای بار پشتونی-عشیره‌یی جنگجویان بود، بازآرایی نماید. هسته آن را باید وردکی‌ها، لوگری‌ها، و در جای آخر-نمایندگان زیر ستم‌ترین اقلیت ملی افغانستان- هزاره‌ها، می‌ساختند.

دلکش‌ترین انگیزه برای بازآرایی دسته‌های رزمی، افزایش تنخواه بود: هرگاه تنخواه در دوره امانی 14 روپیه کابلی در ماه و در دوره بچه سقاو- 20 روپیه کابلی بود، در دوره نادریه ناگزیر گردیدند وعده 25 روپیه در ماه را بسپارند. برای حل این مسأله، به یاری بریتانیا نیاز بود. با آن که بخشی از دارایی‌های افغانستان (نزدیک به دو میلیون کلدار از سپرده‌های افغانستان که در بانک‌های هند بریتانیایی در دوره امانی پس انداز شده بود) دو باره واپس شدند. مگر به هر رو، می‌بایست تنها بخشی از رزجویان پشتون را نگه داشت و دیگران را مرخص و آنان را به محل‌های بود و باش پیشین‌شان گسیل داشت.

حکومت پول‌زیادی را برای خرید خان‌ها و مالکان مصرف کرد و در برخی از موارد ناگزیر بود امتیازات سنتی شماری از قبایل و رهبران‌شان را احیا نماید و تنها پس از مرخص نمودن بخشی از جنگاوران و دسته‌هایی پراکنده، توانست تا چندی اوضاع را در پایتخت و برخی دیگر از نواحی کشور با ثبات بسازد.

مگر اوضاع سیاسی داخلی در افغانستان را تنها عوامل عینی دیرپا تعیین نمی‌کردند. نادرخان و نزدیک‌ترین پیرامونیان او- مصاحبان- حاکمیت‌اعلی را در کشور برای سال‌های سال و حتا دهه‌ها به انحصار خود درآورده بودند- از کرسی صدارت که به برادران وی رسیده بود، گرفته تا دیگر کرسی‌های کلیدی (وزارت دفاع و مانند آن....). و حتا مناصب و کرسی‌های کم‌اهمیت و صلاحیت. تقرر محمد عیسی خان- ملی‌گرای هوادار شوروی و عضو جنبش جوانان افغان، به کرسی رییس ستاد ارتش افغانستان، بیشتر به یک استثنا همانند بود که نشانگر ژست تمایلات مهربانانه نسبت به شوروی بود.¹⁴

¹³. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس‌ها در باره افغانستان،

پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ‌های 107-109.

¹⁴. پس از افتادن کابل به دست نیروهای بچه سقاو، محمد عمر که در دوره امان الله خان مدتی کرسی ریاست ستاد کل ارتش را داشت، روابط تنگاتنگی با سفارت

تمرکز قدرت در دست های مصاحبان، با دامنه یابی روز افزون سرکوب و روی هم رفته، خودکامگی رژیم سیاسی همراهی می گردید. در میان سرشناس ترین قربانیان اختناق نادریه، می توان از محمد ولی خان [دروازی] - یکی از همراهان اصلی امان الله خان - وزیر حربیه پیشین، دیپلمات و نایب السطنه نام برد. به او اتهام توطیه و آماده سازی خیزش به سود امان الله بسته شد و در ماه جنوری 1930 بازداشت گردید. ولی خان که در آغاز به سمت غلام بچگی دربار، خدمت را در دربار حبیب الله خان آغاز کرده بود، یکی از انگشت شمار تاجیک تباران بود که توانست در زمان امان الله، به سرعت از نردبان سیاسی بالا بیاید. با آن که پادشاه پیشین کاملاً به او اعتماد نداشت. نادری ها، چیزهایی بسیاری را نمی توانستند بر او ببخشایند. از جمله مهرورزی به بلشویک ها را. محمد ولی خان، همچنان متهم به همکاری با بچه سقاو بود. «رسیدگی» به پرونده محمد ولی خان، عملاً نخستین و آخرین بازجویی یی بود که در جریان آن دست کم برخی از موازین عدلی رعایت گردید. در ماه اپریل 1930 در جلسه سرشناسان و افسران، حکم دادگاه عالی در زمینه پرونده محمد ولی خان و محمود سامی (افسر ترکی ارتش افغانستان که از مصر گریخته و به افغانستان آمده بود) اعلام گردید که مطابق آن باید حاضران باید فیصله نهایی را صادر می نمودند - اعدام یا زندان. محمد ولی خان که عملاً سومین شخصیت (پس از امان الله و طرزی) در رده اصلاح طلبان افغان دوره نخست استقلال بود، به هشت سال زندان محکوم شد. مگر بعدها در 1933 به نام دشمن شاه و ملت اعدام شد.¹⁵

هنوز در جریان سال اول فرمانروایی نادرشاه، بسیاری از جوانان افغان و هواداران امان الله خان مورد اختناق قرار گرفتند. این گونه، به دستور نادرخان، تابستان 1930 در گرماگرم رخدادهای کوهدامن، عبدالرحمان لودی - شهردار کابل کشته شد. جسد سوراخ سوراخ شده و تیراران شده او بر سر خر نزد همسرش به شور بازار برده شد. دار و ندار لودی ضبط گردید و گذشته از این ها، مرده او متهم به کفر و الحاد و میگساری و باده پیمایی گردید. همچنان [تاج محمد] پغمانی با توپ پرانده شد. همین گونه، فیض محمد باروت ساز را اعدام کردند که پیش از اعدام نادرخان را به باد ناسزا گرفت. محمد ارتی، در آغاز به ترکیه گریخت و سپس رهسپار هند شد، مگر گرفتار گردید و در پیشاور کشته شد. غبار ده سال آزرگار رقت بار در زندان و تبعید بسر برد. بستگان او از کار بیرون رانده شدند و فرزندان را به مکتب ره ندادند. همه این و دیگر شکنجه ها و جزا ها بدون دادگاه و تحقیق انجام شدند.

شگفتی بر انگیز نیست که این گونه مشی سیاسی، در کنار انبوهی از نا بهنجاری ها و نا به سامانی های دیرین و نو جامعه افغانی، به بسیار زودی، موجب بر انگیزته شدن واکنش ها، هم از سوی مخالفان ولایتی نادریه و هم در میان لایه های گسترده توده ها، گردید. مگر اپوزیسیون راستین رژیم را، ائتلافی بس سست بنیاد و از نگاه سازمانی و سیاسی از

¹⁵ . دیپلمات های شوروی، محمد ولی خان را همچون «سر سپرده ترین کس ما و روی هم رفته، شاید لایق ترین رجل افغانی» ارزیابی می کردند. (نگاه شود به: مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 2208، برگ 16)، مگر رهبری سیاسی شوروی ممکن نمی شرد تا او را از **چنگ خشم** نجات دهد).

«قهرمان رخدادهای مزار»: رویدادهای «ترکستان افغانی» در اواخر سال 1929- اوایل سال های دهه 1930 و هنگامه [استاد] خلیل الله [خلیلی]¹⁶

پیش در آمد¹⁷ :

[در مقاله دست داشته، کوشیده شده تا به ابعاد فردی و شخصیتی استاد خلیل الله خلیلی در متن کشاکش های افغانستان در اواخر سال های 1920 و آغاز 1930 پرداخته شود. در تاریخ نگاری افغانستان، این کشاکش ها، به «انقلاب» شهرت دارد. موضوع پژوهش این بحث، پرداختن به سیما و شخصیت خلیل الله خلیلی است. او در آن هنگام، نماینده نسل جوانی از سیاسیون کشورش به شمار می رفت، که پسان ها به شخصیت برجسته اندیشمند (انتلکتوئل) و دولتی مبدل گردید. در مقاله، سخن بر سر رویدادهایی است که زایشگر آغاز زندگینامه سیاسی خلیل الله شدند].

[در پی کشته شدن امیر حبیب الله در سال 1919، در افغانستان «پادشاه گردشی» گردید. امان الله- شاه جدید، به زودی کشور را به سوی استقلال رهبری کرد. او تصمیم گرفت تا جامعه سنتی افغانستان را اصلاح نماید. در روند پیاده ساختن اصلاحات، بسا اتفاق افتاد که به سنت ها و شرایط عینی جامعه بی پروایی شود و خواست مردم نادیده گرفته شود. امان الله،

¹⁶ . رجال دولتی و شخصیت های سیاسی - اجتماعی افغانستان (فرهنگ اطلاعاتی)، مسکو، 1967، ص. 9. منبع دیپلماتیک شوروی، زیر نام: «نقش روحانیون در زندگی اجتماعی افغانستان»، چاپ سال 1957، آگاهی هایی گسترده یی در باره آموزش خلیل الله خلیلی در لیسه حبیبیه، در دست می گذارد. در کتاب، خلیلی به عنوان یکی از پیشتازان سیاسی- مذهبی و اندیشه ورز نامدار کشور و منطقه معرفی می شود. نگاه شود به: بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، اسناد رفرنس در مسایل افغانستان، پرونده ویژه 39، پرونده 241، موضوع 14، برگ 40.

گوشه یی از زندگینامه سیاسی خلیلی که با «انقلاب» 1929 پیوند دارد، تا کنون کمتر از سوی پژوهشگران موشکافی شده است؛ هرچند، شماری از خاورشناسان شوروی با ژرفنگری به بررسی میراث سرایشی و نوشتاری وی پرداخته اند. بانو پرونتا رسالهء دکترایش را درین گستره در دانشگاه بامبرگ Bamberg جمهوری آلمان فدرال نگاشته است. او بارها در همایش های بین المللی در باره جلوه های گوناگون زندگی و پویایی خلیلی سخنرانی کرده است. (برای نمونه، نگاه شود به: سخنرانی وی در سومین کنفرانس اروپایی «ایرانستیک» (ایران شناسی) در سپتامبر 1995 در کمبریج زیر عنوان: بچه سقاء - یک رابین هود افغانی یا یک رهزن، نوشته خلیل الله خلیلی، 1929 .

Bacca-i Saqqa` - an Afghan Robin Hood or a bandit: Khalilullah Khalili`s revision of 1929.

منبع اصلی پژوهش بانو پرونتا، کتاب خلیلی در بارهء عصر «امیر حبیب الله کلکانی» (بچه سقاو) («عیاری از خراسان - امیر حبیب الله، خادم دین رسول الله»، چاپ پیشاور، 1990) بوده است.

¹⁷ . این پیش در آمد، در مقاله دیگر آقای بویکو زیر نام «قهرمان رخدادهای مزار- سیمای سیاسی استاد خلیل الله خلیلی» نگاشته است و ما آن را به عنوان زیر نوشت در این جا آوردیم. چون این مقاله به قلم آقای بهره مان به دری برگردان شده بود، ما آن را با اندکی ویرایش در این جا آوردیم- گ.

مالیات را افزایش داد و در سرانجام هم میهنانش را در برابر خویش برانگیخت. بحران عمیق اجتماعی و سیاسی اواخر سال های 1928 و آغاز 1929، به جنگ داخلی و تضعیف بیش از حد حاکمیت مرکزی کشور تا مرز از هم پاشی شیرازه حاکمیت آن انجامید. در کشور تنش های ملی، عشیره یی و گرایش های منطقه یی نیرومند شد. در جریان سال 1929 و حتا آغاز سال های دهه 1930 شمار بسیاری از شبه دولت های نیمه خودگردان در افغانستان پدید آمدند، که بیشتر متمایل به منطقه گرایی بودند، تا استقلال کامل.

امان الله، پس از واژگونی پادشاهی اش در میانه های جنوری سال 1929 کوشید تا حکومت ملی را با تکیه بر خویشاوندی های عشیره یی پشتونی خویش در قندهار که به آنجا گریخته بود، سر و سامان دهد. مگر به زودی با شکست رو به رو شد. او عملا خود را از بسیاری از همکارانش، که ناگزیر هم در پایتخت و هم در شمال مستقلانه پویایی هایی داشتند، تجرید ساخت و سر انجام، در اواخر ماه می 1929 کشور را برای همیشه ترک گفت.

در جریان سال 1929 میلادی، نقش مرکزی در سیاست افغانستان به نیروهایی که بر کابل چیره بودند، انتقال یافت. آن ها کسانی بودند که بچه سقاو- نماینده گروه های پایینی جامعه را به قدرت رساندند. سپس او را امیر غازی (در واقع امر حبیب الله دوم) اعلام کردند و کشورش را که در بر گیرنده کابل، اطراف و برخی از مناطق ولایت شمالی (ترکستان افغانستان، قطغن، بدخشان و ...) می گردید، متفاوت از حکومت پیشین پشتون ها، به «کابلستان» نام دادند.

در میان سقاویان هم شمار بسیاری از نمایندگان نخبگان مذهبی (بیشتر تاجیک تبار یا تاجیکی شده زمینداران ناحیه کابل (کوهستان و کوهدامن) حضور داشتند و هم بوروکرات های پیشین امان الله و مذهبی های واپسگرای [عصر او]. آن ها نتوانستند نه مدیریت اقتصادی را انجام دهند و نه ماشین دولتی را احیا نمایند.

تا تابستان سال 1929، در کشاکش های تباری- سیاسی درونی افغانستان، رزمجویان قبایل پشتون نیرومند گردیدند. نادرخان- وزیر دفاع و سپهسالار امان الله [خان] و یکی از چهره های برجسته اشرافیت افغان (سردار) توانست که همه آن ها را زیر درفش خود متحد سازد.

مقارن با آغاز پاییز 1929، روشن گردید، که هواداران بچه سقاو در افغانستان به زودی شکست خواهند خورد. تنش ها هم در کابل و هم در استان ها به شمول استان هایی در ظاهر متمایل به رژیم نو، رو به فزونی داشت. یکی از رهبران هزاره به نام اکلیل خان، برای گفتگو با سید حسین- وزیر دفاع «کابلستان» به شهر مزارشریف آمد. عبدالقیوم- نائب الحکومه مزار، که یکی از هواداران پنهانی نادر خان که برجسته ترین مدعی بالاترین مقام دولتی در اواخر 1929 به شمار می رفت، نتوانست جلو سید حسین را که شهر را با خزانه محلی (که نزدیک به نیم میلیون افغانی دارایی داشت)، ترک می گفت، بگیرد. در 27 اکتبر، حکومت مزار به دست مستوفی- خلیل الله خلیلی افتاد، که در برابر عبدالقیوم مستقلانه قیام نموده، نیروهای هزاره ها را سرکوب، و پس از آن، خود را نائب الحکومه ترکستان افغانی اعلام کرد.

خلیل الله که بعدها در کشور و فراتر از مرزهای آن به نام خلیل الله خلیلی (استاد خلیلی) نامور شد، در سپهر سیاسی زمان جنگ داخلی 1929 تصادفی ندرخشید. پدرش- محمد حسین خان از عشیره صافی، از رجال پر قدرت عصر امیر حبیب الله خان و مستوفی الممالک وی بود که به فرمان امیر

جدید- امان الله خان، متهم به فساد و دیگر تبهکاری ها گردیده و در سال 1919 محکوم به اعدام شد و خانه وی در کابل مصادره و به عنوان اقامتگاه نماینده سیاسی شوروی داده شد. بنا به وصیت محکوم، خانواده اش را بخشوده، امان دادند، اما به استان چاریکار تبعید نمودند که با درآمد اندکی از مدرک جایزادهای محدود شان می زیستند.

به گونه یی که عبدالغنی می نویسد: محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ [به مصداق: «عاقبت، گرگ زاده گرگ شود»]، شنید: آموزش دادن به آن ها به معنای پرورش گرگ های درنده است. هر چه کنی، آن ها آدم نمی شوند.¹⁸ خلیل الله با آن که پدر و مادر (مادرش دختری از خان های روستای کوهستان پروان، بود که پیش از رویدادهای 1919 درگذشته بود) را از آوان کودکی از دست داده بود، آموزش دید: به روایتی وی دبستان روستایی را به پایان رسانید و بنا به روایت دیگر، در لیسه با پرستیز حبیبیه کابل دانش فراگرفت و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، او، که در میان شمالی ها (تاجیک ها و پشتون های تاجیکی شده شمال منطقه کابل) نحو یافته بود، به جنبش بچه سقاو گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلندپایگان محلی سقاوی گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد.

سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده ساخت، بل [انگیزه آن گردید] که برعکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی برانگیزی را به نمایش بگذارد. او نادر خان را دست نشانده انگلیسی ها خواند و طرح ایجاد دولت جدیدی را در شمال با پیشگامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید.¹⁹ این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی - شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی نهفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان بازگردند. در این سند، که در نامه های دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان» نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نایب الحکومه و یا معاون وی امضا می کرد- ولادیمیر بویکو) آمده است: «با توجه به مناسبات نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب الله با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود و باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب الله در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ مانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عافیت آن ها را در میهن شان فراهم نماید»²⁰.

¹⁸ . Ghani, Abdul. A Review of the Political Situation in Central Asia. Lahore, 1921, p. 105-106.

¹⁹ . مرکز نگهداری و بررسی.... فوند 62، پرونده ویژه 2، پرونده 1806، برگ

197.

²⁰ . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه 147، موضوع 4، برگ های 50-51، در پیام جستار شده

فرمانروای «خود گماشته» وعده سپرد تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دایمی شمال افغانستان را برگزیند. او و هوادارانش، مطمئن بودند که ولایات قطغن - بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست.

با فرا رسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیات هایی از بدخشان، آقچه، شبرغان و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزارشریف نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیک ها، ترکمن ها و تاجیک ها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند. این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتون ها) اصلاً به چشم نمی خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل الله پیش می برد. مگر، جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلوپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، «پیاده شدن چنین طرح ها، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوب خاوری به رهبری نادر خان، با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل الله، با عمدتاً تأثیر شوروی. مگر ما چنین کاری را باید غیر ممکن بپنداریم. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی نیاز داریم. (تکیه از نویسنده - بویکو است) ... و به همین دلیل، اندیشه هایی که در سر پرشور و گرم خلیل الله پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند. چون که هنوز کارهای شوروی ها علیه انگلیسی ها در افغانستان چندان بد پیش نمی رود»²¹.

مگر، بسیار به زودی روشن شد که طراح ایجاد دولت شمال افغانستان، خود به اندیشه هایش باور ندارد. چون او و پیرامونیانش در عین زمان گفتگوها را با اس. وایتزاگر S. Weizger - قونسل شوروی در مزارشریف برای گرفتن روایت یا ویزای شوروی (که عملاً به معنای دادن درخواست پناهندگی بود) و گسیل اشیای گرانبها (پول و قره قل) به آن سوی مرز (که در نظر بود پول ها در یکی از بانک های شوروی واریز و پوست ها در گدام های آن انبارهای شود)، پیش می بردند. با همه شک و گمان ها در باره طرح های استراتژییک خلیل الله، محافل سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی نمی توانستند همکاری یکی از هواداران چندی پیش بچه سقاو - آن هم سرسخت ترین و پر و پا قرص ترین آن ها را، با سنجش به پشتیبانی از او و کسان همانند او که از توانایی حفظ توازن در برابر انگلیسی گرایی نادر خان - شاه جدید، برخوردار بودند؛ «به سان ابزار در بازی افغانستان، که انجام و فرجام آن تا هنوز روشن نبود»، چونان نیروی ذخیره؛ نادیده بگیرند.

در تاشکنت، اعضای گروه خلیل الله («که آخرین بقایای رژیم حبیب الله پنداشته می شدند») و پیش از همه، خود او، چونان شخصیت های هر چند هم متباین، مگر با آن هم بی تردید سیاسی، ارزیابی می شدند. آ. زنامینسکی - نماینده فوق العاده کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان، ضمن گزارشی در باره این مساله به رهبری دفتر آسیای

²¹ . همان جا، برگ 198.

میانه یی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسری شوروی، می پنداشت که: «سودمند است تا آن ها را در بازی افغانستان، که آغاز و انجام آن کاملاً روشن نیست، به سان آله با خود داشته باشیم.»²²

در 12 نوامبر توسط آن ها یک محموله 19 هزار جلدی پوست قره قل، از مزار شریف به ترمز، برای فروش به شوروی فرستاده شد. محموله کالا را خلیفه عبدالله- کارمند گمرکات و معتمد خلیل الله همراهی می کرد. یک روز بعد، بیشترین اعضای گروه رجال های مزاری- 46 نفر، با پاسپورت های تجاری در قونسولگری شوروی روادید (ویزا) گرفته و در هر لحظه آماده گذر از بودند.²³

در شهر، در واپسین لحظات هواداران بازمانده نادرشاه تیرباران گردیدند. خلیل الله خود، با نگارش نامه دوستانه و هشدار دهنده یی در باره تغییر محتمل اوضاع و بهتر بودن بیرون رفتن پرسونل دیپلوماتیک شوروی از مزار، رو آورد: «با توجه به این که ممکن است من و دیگر اشخاص متنفس دیگر در این جا حضور نداشته باشیم، می خواهم شخصا به اطلاع شما برسایم، که با توجه به این که امکان به قدرت رسیدن هرکسانی از هر قماش و گروه- آدم های هرجایی و دشمنان دوستی افغانستان و اتحاد شوروی، هست، شاید آن ها با بهره گیری از فرصت، و به شما آسیب برسانند»²⁴.

در آستانه رفتن، او چند روز پیاپی و با پافشاری از ما می خواست تا هواپیمایی را برای گسیل هیأت مزار به کابل به دسترس وی بگذاریم. بایسته بود تا روشن نمایند که در پایتخت چه می گذرد و چه کسی بر اریکه قدرت نشسته است و مانند آن. برای مصونیت هیأت، فرستادگان نادر را گروگان نگه داشتند. پس از کاغذ پرانی ها و «راندمان» های بسیار جانب شوروی، سرانجام، هیأت مزاری که تصمیم گرفته بود تا با اسپ راهی کابل گردد، موفق گردید یک فروند هواپیما را برای پرواز به کابل به کرایه بگیرند. هیأت متشکل بود از: محمد رفیق- نماینده نظامی، فقیر محمد- حاکم مزار، عطاء محمد- نماینده روحانیون و خواجه عثمان - نماینده تاجران. آن ها را در کابل با گرجوشی پذیرایی نمودند. نادر که دیگر اعلام پادشاهی کرده بود، خود آنان را بار داد. نمایندگان به شاه بیعت کردند و از وفاداری شان اطمینان دادند. اما یک روز پس از برگشت از کابل، یعنی به تاریخ 18 نوامبر، به مردمی که بی صبرانه در فرودگاه چشم به راه آنان بودند، گفتند که: «حبیب الله زنده است و در کابل فرمان می راند»²⁵.

در همان روز، به یاری گروه خلیل الله، برونبری کارکنان قونسولگری شوروی از مزارشریف آغاز گردید. پس از چندی، افراد وی نیز شهر را که بلافاصله از سوی دسته های کوهستانی به رهبری محمد عظیم خان اشغال گردید، ترک گفتند. حاکمان جدید فرمان دادند که هیچ کسی را نگذارند از شهر بیرون برود. مگر قنسول- وایزاگر و همکاران باقی مانده نمایندگی شوروی توانستند با دادن رشوه به فرمانده «کوتوالی» (اداره پولیس) با دو فروند هواپیما، زیر رگبار مرمی کسانی که آنان را تعقیب می کردند، به شکل معجزه آسایی از مزار بپزند.

22 . مرکز نگهداری و بررسی...، فوند 62، پرونده ویژه 2، موضوع 1806، برگ 199.

23 . بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 11، پوشه، 147، موضوع 4، برگ 223 .

24 . همان جا، برگ 19.

25 . مرکز نگهداری...، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 1806، برگ 215.

خلیل الله و همراهان را درست مانند هم میهنان امانی شان که چند ماه پیش آمده بودند، به تاشکنت فرستادند که در شرایط بس ناگوار دربندیان، روزگار به سر می بردند. خلیل الله که بی روزگار و بی سرپناه بود، با بود و باش در جای سرد، تنها با حمایت هم میهنانش توانست زنده بماند که به وی - به عنوان فرزند برخاسته از یک خاندان سرشناس، هرچند هم بینوا که طی سالیان دراز مورد بی مهری قرار گرفته - با کمال میل کمک می کردند، زیرا به سپاسگزاری و توانندی بازپرداخت وی اطمینان داشتند.

شایان یادآوری است که این هوادار سر سپرده بچه سقاو، هیچگاه نتوانست با بلشویک ها زبان مشترک بیابد. حتی در تبعید هم برخورد انتقادی خود را در برابر متحدان مؤقت خویش پنهان نمی کرد. هرچه بود، جانب مقابل نیز با وی برخورد همانندی داشت. افزون بر آن، خلیل الله، میزبان خود را به غصب اموال متعلق به او یعنی محموله های پوست قره قل و اسپ ها متهم ساخت. به گونه ای که در بالا هم یادآوری گردید، به راستی که گروه یاد شده در آستانه گریز به آسیای میانه، در نوامبر 1929، محموله های پوست قره قل را به شوروی فرستاده بودند. اما کسان دیگری، از جمله برخی از بازرگانان افغانی نیز ادعای حق مالکیت بر آن ها را داشتند. اما به وضع، نه مساله قره قل متازع فیها، بل این امر که دولت شوروی رژیم نادرخان را به رسمیت شناخته بود و پناهجوی سیاسی با چهره مشکوک در چشم میزبانانش - خلیلی، به هیچ رو در برپایی روابط با نادر شاه، مساعدت نمی کرد، به ویژه رنگ و بوی هنگامه برانگیز می داد. تسوکرمین Zuckermann - مسوول بخش آسیای میانه کمیساریای خلق در امور خارجی ضمن تبادل نظر با قره خان - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی در باره مهاجران مزار نوشت: «شما حق به جانب هستید. ما نمی بایست در این موضوع مداخله می نمودیم»²⁶. مسکو و تاشکنت با گذشت هر روز، از حضور خلیل الله در خاک شوروی بیشتر **پریشان** می شدند و آماده بودند از هر بهانه ای برای بازگشت او به افغانستان، بهره گیری کنند.

فرمان نادر خان، مبنی بر بخشایش خلیل الله و دعوت شخص شاه از وی برای برگشت به میهن، بن بست پدید آمده را شکست. مگر کوهستانی شورشگر و شوریده، چندی در صداقت رژیم نو کابل شک و تردید داشت: «نادر شاه مرا بخشوده است، مگر من تا کنون نه او را بخشوده ام و نه از او پوزش خواسته ام. او را در افغانستان، خوب می شناسند: او حرف خود را می زند؛ قرآن را می بوسد؛ مگر با آن هم فریب می دهد»²⁷. اما ناگزیری ها نیرومندتر از کار برآمدند. بی مهری های توانفرسای غربت، خلیل الله را واداشت تا پیشنهاد شاه را بپذیرد. در 17 فبروری 1930، «قهرمان رویدادهای مزار» (کودتای دوم سقاوی پاییز 1929) به آگاهی نادرشاه رساند که برای برگشت به میهن آماده است مگر به شرط این که به وی تضمین مصونیت، هزینه راه و اجازه بود و باش در هرات - جایی که عبدالرحیم خان - مامایش کار می کرد - داده شود. چنین اجازه ای به وی ارزانی گردید و گریزی مزاری به گستره زیر فرمان مامایش برگشت.

خلیل الله، بی آن که کرسی رسمی یی در اداره هرات گرفته باشد، تاثیر چشمگیری بر زندگی اجتماعی و سیاسی آن سرزمین برجا گذاشت. او با

²⁶ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 153، موضوع 19، برگ 18.
²⁷ . همان جا، برگ 19.

روحانیون- تکیه گاه اصلی [نایب سالار] عبدالرحیم خان [صافی] نزدیک شد و مبارزه شدیدی را در برابر گروه ترقیخواه سرور جویا به راه انداخت. این گروه که در گیر و دار رویدادهای 1929 ریخت یافته بود و بیشتر متشکل از جوانان بود، تا مدتی برای عبدالرحیم خان در دسر ساز نبود. چون پیکان اصلی نکوهش آن بیشتر متوجه ساخته ترین مظاهر محافظه کاری (کنسرواتیسیم) بود. مگر هنگامی که برخی از مهره های رسوخمند هرات، از جمله فرمانده ستاد پادگان هرات، فرمانده تأمینات ییگان های نظامی و بخشی از فرماندهی دسته های رزمی هزاره ها به گروه ترقیخواهان پیوستند، این گروه به یک گروه پر نفوذتر اداری - سیاسی مبدل گردید. شاید، عبدالرحیم خان به یاری خواهر زاده اش- خلیل الله، که هنوز از پیکارهای سال 1929 خسته نشده بود، تصمیم گرفت، پویایی های ترقیخواهان را متوازن گرداند.

نقطه اوج این کشاکش ها- سؤ قصد به سرور جویا در دسامبر 1930 بود. جویای ژورنالیست به شدت زخم برداشت که در پشت پرده این حادثه، دست خلیل الله را دخیل می دانستند. جویا، در آستانه حادثه، پس از تهدید های پیهم، ناگزیر شده بود تا از والی خواستار کمک گردد. مگر، عبدالرحیم خان در پاسخ، یک قبضه تفنگچه ناکارآمد را برای دفاع از خود به وی داد. چندی پس از حادثه سؤ قصد، شبنامه یی در شهر پخش گردید و در آن هدف ماجرا چنین توضیح شده بود: «چند روز پیش، مسلمانان مؤمن و صادق گردآمده در یک دسته، با گروهی از افراد بی خدا و مفسدان فی الارض تصفیه حساب نمودند»²⁸. بر پایه اطلاعات قونسلمگری شوروی در هرات، نویسندگان شبنامه، کسی جز خلیل الله با همدستی حاجی محمد عظیم خان- دوست والی و رییس پولیس، نبود.

مگر هنگامه «هراتی» خلیل الله، تا مرز توطئه ها و دسیسه ها و اقدامات دهشت افگانه در برابر نیروهای ترقیخواه پیش نرفت. خلیلی که در آن هنگام، هنوز بسیار جوان بود، با داشتن قریحه عالی، در وقفه های پدید آمده میان کشاکش های سیاسی، به پژوهش ها و کاوش های تاریخی - فرهنگی می پرداخت و کتابی را زیر نام «آببات (اماکن) تاریخی هرات»²⁹ به رشته نگارش درآورد و با شیوه سنگی (لیتوگرافی) به چاپ رسانید. در سال 1931، نویسنده تازه به پختگی و نام و نشان رسیده، که مصرانه به کابل دعوت می شد، تا سمپاتی اش را به رژیم جدید به نمایش بگذارد، اثرش را به نادرشاه اهدا کرد.

اما این گونه ژست، هنوز به معنای آشتی او با نادریه (نادری ها) نبود: خلیل الله، در پایان ماه می 1931، در آستانه برفتن به کابل، از آ. پلیاک- قنسل شوروی در هرات تقاضای دیدار محرمانه نمود که در جریان آن، گردانندگان جدید افغانستان را به باد نکوهش شدید گرفت. افزون بر آن، عزم خویش را مبنی بر رهبری یک «جنبش گسترده مخالف

²⁸ . بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پرونده 161، موضوع 41، برگ 127.

²⁹ . یکی از نسخه های این کتاب سه جلدی اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه هاروارد (Winer Library) نگهداری می شود. نویسنده این امکان را یافت که با آن در دوره بازدید علمی از ایالات متحده امریکا در پاییز 1998- بهار 1999 آشنا شود. در مراسلات دیپلماتیک شوروی آغاز سال های 1930، تذکر داده می شود که کتاب خلیلی که به سال 1931 به چاپ رسیده بود، از سوی ماکسیمف- کارمند کمیساریای خلق در امور خارجی به زبان روسی برگردان شده بود و اصل کتاب به زبان پارسی، به کتابخانه کمیساریای خلق در امور خارجی سپرده شد.

نادریه» در کابل اعلام نمود³⁰. خلیل الله حتا از قونسل خواهش کرد تا در تأمین ارتباط وی با امانیه (هواداران امان الله [خان]) برای یاری رساند. آن هم، می خواست، این گونه تماس ها را از طریق کارمندان نمایندگی سیاسی شوروی در کابل برقرار نماید! آ. پلیاک که با اندیشه های خلیل الله و زندگی سیاسی وی به خوبی آشنایی داشت و او را «دشمن سوگند خورده ما» [یعنی شوروی - بویکو] می پنداشت، به خواهش ها و پندارهای مهمان ناخوانده خویش بس به دیده شک و تردید می نگریست و حتا در پشت پرده آن، تحریک آمیزی را نفی نمی کرد. و به راستی، شوروی ستیزی خلیل الله، آزردهی وی و دشواری هایی که در هنگام پاییدن (تبعید) در تاشکنت با آن ها سردچار گردیده بود، حال چه رسد به نقشی که او در دوران جنبش «بچه سقاو» بازی می نمود، صداقت برنامه های وی مبنی بر راه اندازی کودتا «به سود امان الله»³¹ [خان] را زیر سوال می برد.

«حواریون» نادر و پیش از همه صدراعظم - هاشم خان، تا آن هنگام چندین بار به خلیل الله پیشنهاد نموده بودند تا به پایتخت برگشته و گو این که در «روشنگری بر برخی از زوایای تاریخ عصر بچه سقاو» یاری رساند. شاید پایوران دولتی به راستی به توانایی های علمی - ادبی او ارج می گذاشتند (بسنده است از کتاب سه جلدی «آبدات تاریخی هرات» یادآوری نمایم، که در بهار سال 931، چاپ و به نادرشاه اهدا گردیده بود). مگر دلیل اصلی تلاش آن ها برای برگشت خلیل الله به کابل، در گام نخست، آرزومندی مرکز برای پایان بخشیدن به نیمه خودگردانی عبدالرحیم خان - والی هرات بود که می خواستند خلیل الله را [به خاطر دستیابی به همین مقصد - گ.] به عنوان - هرچند هم عالی قدر، مگر به هر رو، گروگان، نگه دارند.

خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931، به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سرانجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آزرگار داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و عمویش - محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوهدامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوورزانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامات همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر حبیب الله» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیز گرویده ساختارهای قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پسانتر در زمان ظاهر شاه و داوود خان به کرسی های برین (به شمول وزارت و سفارت) [و نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل - گ.] رسید. مگر شهرت بزرگی را به عنوان سخنور با قریحه و بی همتای شعر دری³² به دست آورد.

³⁰. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، رفرنس ها در باره افغانستان، پرونده ویژه 13، پوشه 158، موضوع 8، برگ 114.

³¹. بخش هایی از زندگینامه وی، که درین بخش آمده است، ناگزیر می گرداند تا به ارزیابی های صابر میرزایف - ادبیات پژوه تاجیک در پیوند با مرحله آغازین روشنگرانه در افغانستان، به ویژه در آن نزوی مبنی بر این که «از سخنوران این دوره (سال های دهه 1920 - بویکو)، که به هواداری از امان الله خان برخاسته بودند، باید از خلیل الله خلیلی (تکیه از بایکو است) نام برد، می توان شک و تردید کرد. نگاه شود به: میرزایف، صابر، مرحله آغازین ادبیات روشنگرانه در افغانستان، رساله نامزدی دکترای علوم زبانشناسی، به شکل سخنرانی علمی، دوشنبه، 1994، ص. 15.

³². چراغ زندگانی خلیل الله خلیلی، در سال 1986، در غربت، در شهر مرزی پیشاور پاکستان بی فروغ شد. او، [که پس از رویدادهای 27 اپریل 1978 به

3- رژیم نادر شاه و اپوزیسیون. شورش کوه‌دامن (جولای- اگوست 1930) و پیامدهای آن:

امانیست‌ها (امانیه یا امانی‌ها - هواداران امان‌الله خان) - پیروان اندیشه‌های جوانان افغان، به عنوان عمده‌ترین مخالفان نادر شاه تبارز کردند. نشست جوانان افغان در کابل، قیام در برابر نادر را هنوز در آستانه اعلام پادشاهی رسمی وی بررسی کرد. یکی از اشتراک‌کنندگان نشست- غلام محی‌الدین ارتی اعلام نمود که هرگونه همکاری چه شخصی یا گروهی با رژیم نو، به معنای دست داشتن در جنایت است، چون این همکاری در هر صورت به معنای همکاری با انگلیسی‌ها است که هرگز به یک افغانستان نیرومند ذینفع نیستند. غبار که نشست در خانه وی برگزار گردیده بود، ابراز نگرانی کرد که در افغانستان می‌تواند نظامی همانند رژیم رضا شاه - «فرمانروای بسیار کم‌سواد و از دیدگاه سیاسی بی‌تجربه، مگر مستبد و خودکامه» در ایران، روی کار آید.³³ مگر او بر آن بود که خودداری از همکاری با حکومت بسنده نیست. بایسته است کارزار پویایی را در برابر آن به راه انداخت. عبدالرحمان لودین شاید به دلیل ضعف جوانان افغان، پیشنهاد کرد صبر شود تا حکومت مشی و برنامه‌های سیاست خارجی و داخلی خود را اعلام نماید، مگر در این حال، نباید در ساختارهای دولتی در تمام سطوح مشارکت ورزید. سرانجام، نشست با اکثریت آرا تصمیم گرفت [عجالتاً] آغاز به راه اندازی کارزار پنهانی در برابر حکومت، تا شناسایی سرشت و طبیعت آن از سوی افکار عامه، نمایند که بایست در فرجام، منتج به قیام آشکار گردد.

پاکستان پناهگزين شده بود] در آن سال‌ها با پویایی کار بیشتر دارای بار ادبی بس بزرگی را به سود اپوزیسیون اسلامی انجام داد. سروده «آتش گرفت...» به گونه بس شگفتی برانگیز، برگ‌پایانی دفتر زندگانی سیاسی او گردید.

³³ . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم به زبان انگلیسی، ص 29، مقایسه غبار [(مقایسه رضا خان و نادر خان از دیدگاه تراز تحصیل آنان)] درست نیست. زیرا نادر یکی از باسوادترین و آزموده‌ترین نظامیان افغانستان بود و یک سیاستمدار بس با تجربه و با کیاست در عرصه‌های گوناگون.

[ناگفته پیداست که مقایسه رژیم‌های نادر خان و رضا خان، با توجه به همانندی سرشت «آهنین» رژیم‌های شان، و با توجه به این که هر دو رژیم با حمایت یک ابر قدرت، روی اهداف واحد استراتژیکی، همزمان روی کار آورده شده بودند، کاملاً به جا و درست است و نگرانی غبار هم از این ناحیه، با توجه به اندیشه‌ها و آرمان‌هایش، بی‌چون و چرا قابل درک و ستایش. همچنان مقایسه سیمای سیاسی- نظامی نادر خان و رضاخان که هر دو در آن برهه، نیرومندترین افراد کشور خود بودند و سپهسالار و سردار سپه و همانندی شگفتی برانگیز شخصیت‌ها و رفتارهای آنان، بسیار شایان توجه است. مگر ارزیابی غبار از رضا خان، به عنوان «فرمانروای از دیدگاه سیاسی بی‌تجربه»، جدا از مقایسه نادرخان و رضا خان از دیده‌گاه درجه‌تحمیل که پروفیسور بایکو عادلانه بر آن انگشت انتقاد گذاشته است، سخت ناسخته و بی‌بنیاد است. زیرا رضا خان، هر چند هم، سواد چندانی نداشت، مگر با آن هم، مقارن با این برهه، دیگر تجارب سیاسی بزرگی اندوخته بود و در کوره‌پرگداز سیاست آن برهه ایران به پختگی رسیده بود و در آن هنگام، درست مانند نادر در افغانستان، تنها مدعی راستین و بی‌رقیب دیهیم پادشاهی ایران بود.

می‌توان گفت که اظهارات غبار در باره رضا خان در نشست اپوزیسیون در خانه اش، بیشتر ناشی از آگاهی اندک او از سرشت رویدادهای آن برهه ایران و شناخت کم‌وی از سیما و نقش کلیدی رضاخان در تحولات پرفراز و نشیب آن برهه ایران بود و در باره نادر خان، بیشتر دارای بار تبلیغاتی و برانگیزنده -گ.

گروه نام نهاد «آشتی ناپذیران» که در آن کسانی مانند حفیظ الله ولی³⁴ - مدیر بخش شوروی در واژت خارجه افغانستان، عضویت داشتند، متمایل به قاطع ترین اقدامات بر ضد نادر شاه (به شمول ترور او) بودند. مگر در عمل فراتر از چاپ چند شبنامه انتقاد آمیز پیش نرفتند و تنها برخی از نشانه های پویایی را به نمایش گذاشتند.³⁵

هسته اصلی رهبری امانی ها [دیگر، اپوزیسیون] مشتمل بود بر چند تن از برجسته ترین هواداران پادشاه پیشین و در گام نخست - غلام نبی خان چرخي که از سوی نادر خان محتاط به عنوان سفیر به ترکیه گماشته شد. او در زمستان 1930 با ترک گفتن شوروی، یک بار دیگر پیگیرانه کوشید کارت شوروی را در [بازی] افغانستان، با جلوه دادن و نمایاندن خود و پیروان نزدیک خود، چونان نیروی سیاسی دارای اهمیت؛ به کار گیرد، مگر دیگر با توجه به درس های تلخ عملیات باهمی شوروی - افغانی پاییز 1929 [به رهبری پریماکف-گ.] و تلاش های بیهوده و نافرجام واپسین. چرخي بار دیگر، کوشید جانب شوروی را متقاعد سازد که امانی ها - یگانه جریان سیاسی در افغانستان اند که به گونه پیگیر به اتحاد شوروی گرایش دارند و این در حالی است که رژیم نادرخان می تواند تنها انگلوفیل (متمایل به انگلیس) باشد و انگلوفیل خواهد بود. در مناسبات چرخي با نادر، همچنان همچشمی های شخصی جا داشت: «در هنگام فرمانروایی حبیب الله، او همراه با نادر یکجا در ارتش خدمت می کردند و هر دو رتبه سرهنگی داشتند. برای چرخي ناگوار بود ببیند که سرهنگ همکری، همتا و همپایه او - نادر خان پادشاه شود و او سفیر او گردد!»³⁶

چرخي - حالا دیگر نماینده رسمی پیشین امان الله خان، در مسکو، سرشت مشی شوروی را در افغانستان بی باکانه به باد سرزنش و نکوهش می گرفت: «... در مشی شوروی چیزی از سنت های گذشته بر جا مانده است، هنگامی که نمایندگان روسیه قدیم وعده می دادند و در آخرین لحظات به آن وفا نمی کردند و افغانستان را در برابر انگلیس خشمگین و انتقاجو به دست سرنوشت می سپردند.»³⁷

غلام نبی در این حال، حالی می کرد که نه خود شاه پیشین که در اروپا بسر می برد، و نه هواداران وی، به هیچ رو، پوتنسیال سیاسی خود را از دست داده اند و با مقیاس های سیاست به پختگی رسیده بین المللی و همچنان دورنمای توسعه اوضاع منطقه یی، دور اندیشانه نیست که آنان را به سادگی از گردونه بیرون انداخت.

امان الله خود زمستان سال 1930 رهسپار ترکیه گردید. شاید، با این سنجش که نظر ها را به خود و به رخدادهای روان در آن برهه در افغانستان (حاکمه ولی خان) جلب نماید. او و هوادارانش، برنامه دیگر مبارزه در برابر نادریه را تدوین نمودند. مگر این گونه طرح ها، نیازمند

³⁴. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پرونده 70، پوشه 156، برگ 132.

³⁵. نویسندگان یکی از این شبنامه های «گزنده» که در سال 1930 پخش گردیده بود، پیام خود را عنوانی «مردم دلیر افغانستان، به همه هواداران جوانان افغان، و پاسداران آیین مبین اسلام» نگاشته بودند. برگرفته از بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، مواد رفرنس در باره افغانستان، پرونده ویژه 12، پوشه 69، پرونده 156، برگ 23.

³⁶. بایگانی... پرونده ویژه 126، پوشه 1، پرونده 157، برگ 4.

³⁷. همان جا، برگ 3..

[در این گیر و دار]، خاندان مجددی- [نیز] به عنوان یکی از مهمترین و موثرترین عناصر زندگی سیاسی مبارزه عصر «نادریه»³⁸ اول تبارز نمود- که حضور این خاندان در گردونه سیاست افغانستان، همو در دوره تیره و تار 1929 به ویژه ملموس گردید و در آتیه به درجه چشمگیری خود جریان و سیمای رویدادهای افغانی را تعیین نمود.

به رییس این خاندان- [حضرت] شیر آقا مجددی، کرسی های وزیر عدلیه و رییس شورای علما در حکومت نادر داده شد- و این گونه، رژیم نو، خواست تا یکی از رقیبان خطرناک خود را خنثی نماید. از سوی حواریون نادر، همچنان گام های تاکتیکی (راهکارهای) دیگری که بس محیلانه بودند، برداشته شد. برای نمونه، حضرت «خار چشم» را در راس کمیسیون رسیدگی به مساله پر درد سر غلزایی ها در غزنی گماشتند. تا از یک سو، ناگزیر، برای دولت کار کند و همزمان با آن، آبرو و حیثیت شخص خود را به دست خود به دیده قبایل بومی خدشه دار سازد.

مگر، شیر آقا انتظارات آشکار و نهان نادری ها را محق نساخت- بسیار به زودی، او دست به خرابکاری در برابر دولتمردان جدید که درک چندانی از امور نداشتند؛ یازید. در کارروایی های سیاسی مجددی - نماینده بی چون و چرا و یکی از رهبران نیروهای دست راستی- سقاوی ها (هوادارن پیشین حبیب الله کلکانی) و امانی ها جا داشتند. این گونه، امانی ها به وی وعده سپردند در ازای حمایت [در صورت به قدرت رسیدن] به وی کرسی وزارت عدلیه و لقب شیخ الاسلام بدهند و اختیاراتی را در حدی که او خواستار آن باشد، یعنی حاضر بودند حدود اختیارات سیاسی و مذهبی او را به پیمانانه اعظمی گسترش دهند. امان الله طی پیامی به او، ابلاغ کرد که حاضر است یکی از خواهران خود را به زنی او بدهد. او این موضوع را در نامه یی که برای او فرستاده بود، تایید کرد.

واپسگرایی (اپورتونیزم) شیر آقا به جایی رسید که حاضر شد تا با نمایندگان شوروی تماس های مستقیم برپا نماید. به گونه یی که لیونید استارک به رهبری وزارت خارجه در پاییز 1931 نوشت، «شیر آقا در جستوی

³⁸ . برخی از کارشناسان تاریخ افغانستان، دوره فرمانروایی خاندان مصاحبان (نادریه) را به دو دوره تقسیم می نمایند: دوره نخست که به نام «نادریه اول» یاد می گردد، و مشتمل می گردد بر دوره فرمانروایی خود نادر شاه و سپس برادرانش یعنی عماد ظاهرشاه - هاشم خان، شاه محمود خان و به گونه غیر مستقیم شاه ولی خان. نادریه دوم مشتمل بر دو نیم دوره دیگر می گردد که عبارت اند از دوره فرمانروایی بنی عماد ظاهر شاه (داوود خان و نعیم خان) و فرمانروایی و پادشاهی بلافصل خود او که در واقع دوره نیمه دموکراسی دهه 60 سده بیستم را در بر می گیرد و این دوره را به نام «نادریه بعدی» می خوانند.

بلند پروازی های خاندان مجددی، به گونه تنگاتنگ با تضادهای عمیق تباری- عشیره یی جامعه پشتون افغانستان در هم آمیختند. «کورتترین گره آن، همچشمی های غلزایی- درانی و به سخن دقیق تر، مجموعه یی از ادعاهایی تاریخی- سیاسی گروه هایی از قبایل سلیمانخیل باشنده ناحیه غزنی بود. همانا، این جا، نفوذ خاندان حضرت های شوربازار [یکی از حمله های کابل] نیرومند بود که سال های سال، پیشوایان روحانی- پیران طریقه صوفیه نقشبندیه بودند. مگر حضرت ها بر آتش پویایی های مذهبی قبایل این منطقه، با سانتیمت های صرفا سیاسی هیمة انداختند: همو غزنی- که یکی از مهمترین مراکز تاریخی سیاست جهانی و بازرگانی در منطقه آسیای باختری به شمار می رفت- باید شکوه دیرینه خود را باز یابد و غلزایی ها- از نردبان سیاسی قدرت تا وضعیت پیشتازان تباری- سیاسی دولت افغانستان بالا روند!.

مگر اوضاع به گونه یی شکل گرفته بود که حتا ضروری ترین نیازهای بسیاری از قبایل غلزایی (در گام نخست سلیمانخیل) می شد تنها از کیسه دیگران بر آورده شود. در قرینه وضع مورد نظر، از کیسه نیروهایی که به عنوان تکیه گاه نادریه به شمار می رفتند- به ویژه هزاره ها. عملا مساله مطرح شده در بالا، تنها بخشی از مجتمع بزرگتر تضادهای عینی اجتماعی- اقتصادی جامعه افغانی بود و همو- افزایش نفوس کشاورز و بزرگوار جنوب و جنوب خاوری افغانستان- نواحی بزرگی که باشندگان اصلی آن (قبایل پشتون) به کوچروی، نیمه کوچروی، دامداری و دامپروری اشتغال داشتند و آوردن کالا و داد و ستد نمی توانست حد اقل حیات اساسی را بدون کوچروی های گسترده و پیوسته موسومی به نواحی شمال باختری هند بریتانیایی و گستره جویی آتیه به سوی شمال افغانستان و نیز در مرکز کشور حل نماید.

[همچنان، مقارن با این زمان]، محافل کوچکی از پناهگزیان افغانی در هند بریتانیایی پدید آمدند- بخشی از جوانان که در برابر رژیم نادر دارای تمایلات اپوزیسیونی بودند، در دهلی گرد هم آمدند. پناهجویان از طریق جنرال قونسول افغانی- خواجه هدایت الله، با سر دبیر جریده افغانستان- مرتضی احمد ارتباط گرفتند و چندین جلسه برگزار نمودند. در نتیجه، جریده- یکی از چند نشریه اپوزیسیونی در خارج، لحن انتقادی مطالب خود را تندتر ساخت⁴⁰. این گونه، در 1930 در این جریده، مقاله غبار (با نام مستعار) به چاپ رسید که خدنگ آن، رژیم جدید که او آن را به عنوان یک رژیم مستعمره و خود کامه می پنداشت، نشانه گرفته بود. بنا به تقاضای وزارت خارجه افغانستان، حکومت هند بریتانیایی جریده را مصادره و ناشر آن را به زندان انداخت. مرتضی احمد خان را ناگزیر ساختند به پیشگاه حکومت افغانستان «به خاطر ناآگاهی از اوضاع درونی افغانستان» پوزش بخواهد و سپس وی را رها کردند.

³⁹ . بایگانی... پرونده ویژه 13، پوشه 158، پرونده 8، برگ های 158-161.

⁴⁰ . جریده افغانستان به زبان دری، سر از رخدادهای سال 1929 به چاپ می رسید و هوادار تمامیت ارضی و استقلال افغانستان بود. و به ویژه، ادعاهای ارضی برخی از محافل ایرانی را بر افغانستان به باد نکوهش می گرفت.

پیرامونیان نادر خان، همچنان تدبیرهایی بیشتری را برای خنثی ساختن اپوزیسیون در آن سوی خط دیورند اتخاذ کردند: به رییس انجمن ادبی کابل رهنمود داده شد تا از طریق اجنتوری پسته یی را که عنوانی ناشر جریده افغانستان فرستاده می شود، بدزد که این کار در بدل پرداخت 2000 روپیه رشوه، انجام شد. این گونه، حکومت توانست کسانی را که نسبت به آن حسن نظر نداشتند، کشف نماید: زیر برخی از مطالب، امضاء شده بود و [هویت] شماری را هم از روی خط های شان تثبیت نمودند.

حکومت، با کنجکاوی، آغاز به دست یازیدن به شگردهای محیلانه یی کرد- بنگاه نشراتی زیر زمینی یی را همانند جریده اپوزیسیونی «حقیقت»، با این آرزومندی که شمار بیشتر ناراضیان از نظم جدید را کشف نمایند، به راه انداختند. میرزا نیکو نامی را که زمانی فعالانه بر ضد امان الله خان تپ و تلاش می کرد و پیوندهای گسترده یی با هند بریتانیایی داشت، به سمت مسوول چاپ جریده گماشتند. به یاری مساعی میرزا و حواریون وی، شمار بسیاری از اعضای اپوزیسیون پشت میله های زندان انداخته شدند. مگر روشن بود که همه مخالفان در این دام دولت نیفتادند- در کابل شبنامه هایی پخش گردید زیر نام «حقیقت» «حقیقت» که در آن به شکل بسیار شدیدتری به افشاکری ترفندهای رژیم پرداخته شده بود.⁴¹

مگر دستاورد ویژه نادری ها آن بود که توانستند از راه جاسوسی و دسیسه بازی در صفوف اپوزیسیون بی آن هم از هم گسیخته، تخم سوء ظن متقابل همه نسبت به همه را کشت نمایند و با این کار، گروه های جداگانه و جریان های جدید آن را از هم پراکنده سازند.

تابستان سال 1930 سر از نو، اوضاع بس پرتنش پدید آمد. بخش بیشتر کارمندان دولتی، تاجران، افسران جوان، اقلیت های ملی و حتا برخی از قبایل افغان (پشتون) در اپوزیسیون دولت قرار گرفتند. نیروهای تشکیل دهنده این ائتلاف اجتماعی- سیاسی پاشیده، تنها با یک تمایل مبنی بر سرنگونی نادر باهم پیوند می خوردند. آن هم در حالی که گروهی می خواستند تا دو باره امان الله را بر تخت بنشانند و گروه دیگری در باره به قدرت رسیدن خود می اندیشیدند. این گونه، درست در جریان چند ماه پس از بر تخت نشستن نادر، افغانستان بار دیگر در آستانه خانه جنگی قرار گرفت.

دلیل اصلی و در عین حال بهانه برای کشاکش های جدید، تمایل حکومت مبنی بر ضبط بخشی از زمین های خان نشین کوهدامن برای اسکان برخی از قبایل افغان (پشتون) و همچنان خلع سلاح باشندگان بومی- اقلیت های تباری یی که در 1929 فعالانه به هواداری از بچه سقاو برخاسته بودند، گردید. برنامه پشتونی سازی منطقه کابل، در گام نخست کوهدامن و کوهستان، نشانگری بود برای روشن ساختن سیاست های اجتماعی و قومی عصر نادریه اول. این مشی دارای بار معین نظامی- سیاسی هم بود. مگر ناروا خواهد بود هرگاه بپنداریم که این طرح بس خطرناک هم برای شمالی ها و هم برای حکومت، تنها شگرد اراده سیاسی دولت و شخص نادر بوده باشد. عمده ترین عامل در این جا، اوضاع اقتصادی بود که باشندگان جنوب افغانستان با آن روبرو شده بودند: کمبود زمین، نبود تولیدات صنعتی و مانند آن ...

41 . غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ترجمه به زبان انگلیسی، جلد دوم، ص 112.

منبع اصلی گذاره پشتون های مناطق جنوبی چوپانی بود و سپس هم تجارت. آن هم در حالی که توسعه چوپانی به دلیل کمبود چراگاه ها به گونه چشمگیری کند بود که ناگزیر می گردیدند در روند کوچروی های توانفرسا به نواحی مرکزی و شمالی افغانستان، به جستجو چراگاه بپردازند. این در حالی بود که هم در جریان جنگ داخلی و هم به ویژه در آستانه آن، حل بنیادی تر جنبه های اقتصادی مساله پشتون در دستور کار روز، مطرح گردیده بود.

اسکان پشتون ها در منطقه کابل و سپس- در افغانستان مرکزی و در آتیه در دیگر مناطق (در ادامه سیاست امیر عبدالرحمان خان و تغییر ساختار تباری ترکستان افغانی) زمینه ساز کشیدگی ها بود. این گونه، قربانیان واقعی و بالقوه مستعمره ساختن (کالونیزاسیون) آغاز به مقاومت نمودند. فعالیت های آن ها با پوتنسیال اعتراضی دیگر گروه های اپوزیسیون گره خورده و دارای خصوصیات یک دسیسه سراسری ملی گردید.

در میانه های جولای 1930 نشست پنهانی رهبران گروه های امانی و سرشناسان روستاهای حومه کابل در باره مساله قیام در برابر نادر، در کابل برگزار گردید. «براندازیان» در باره اهداف قیام (احیای حکومت امان الله خان) به همسویی ظاهری دست یافتند. اما در باره موعد قیام، همگری نداشتند. امانی ها با سنجش برکمایی نمودن وقت، پیشنهاد کردند اقدامات فعال را تا پاییزکنار بگذارند تا بتوانند در زمان باقی مانده به جذب متحدان تازه -در گام نخست، قبایل پشتون مومند و غلزایی بپردازند. کوهدامنی ها، پیوندها با مهاجران بخارایی را که بیشتر در شمال افغانستان متمرکز شده بودند، احیا نمودند- قرار بود رهبر آنان- ابراهیم بیک لقی پس از پیروزی های نخستین توطیه گران در مرکز، در قطغن شورش برپا نماید.

پلان خیزش «اصلی»، یورش همزمان کوهدامنی ها (و همچنان کوهستانی ها) را در نظر داشت و امانی ها باید دژ پایتخت را اشغال نموده و سقاوی های در بند و همچنان هواداران خود را به رهبری محمد ولی خان که می بایستی تا بازگشت امان الله خان رییس موقت دولت می بود، رها سازند.⁴² آماده سازی شورش با این آسانتر می گردید که در آستانه برپایی آن، محمد یوسف خان- یکی از بزرگترین خان های زمیندار منطقه - برادر مستوفی الممالک محمد حسین خان (اعدام شده در 1919 بنا به فرمان امان الله خان) به عنوان حاکم کوهدامن گماشته شد. حاکم نو یکی از سقاویان برجسته بود (که زمانی منشی مخصوص بچه سقاو و سپس حاکم لوگر و رییس تنظیمیه ولایت مشرقی بود). مگر با تقرر وی، حکومت در نظر داشت با یک تیر چند نشان بزند: یک کرسی خالی نه چندان جذاب برای چوکی طلبان را «پر» کنند، دیگر این که کوهدامن به گونه سنتی نا آرام را «رام» سازند و سر انجام، عملا با دستان یک نفر از منتقدان خود، انبوهی از مسایل نه کمتر حساسیت برانگیز را، حل نمایند (تثبیت زمین های مشمول مصادره) و واگذاری آن ها به پشتون ها، ضبط اسلحه و مانند آن. مگر سنجش دولت لغزش آمیز از کار برآمد. همو محمد یوسف عمده ترین مهره قیام کوهدامن گردید.

به قیام اپوزیسیون، همچنان عوامل پیشینه دار و ریشه دار دیگر، در گام نخست، تضادهای قومی- قبیله یی میان غلزایی ها و هزاره ها، غلزایی ها و وزیری ها ... نیز دامن زدند. برای مثال، غلزایی ها

42 . بایگانی... پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ های 128-129.

کلیه کارهای آماده گیری قیام در برابر حکومت، از طریق محمد یوسف خان پیش برده می شد. هسته رهبری شورشیان مشتمل بود بر: عمرخان- معاون وی از کوهدامن (دارایی های وی بیش از 200 هزار روپیه بر آورد می شد)، میر بابای چاریکاری- که در هنگام فرمانروایی بچه سقاو، نایب الحکومه (گورنر جنرال) استان قطغن و بدخشان بود، عبدالقادر خان- که ساده لوحانه خواهر خود را به زنی امیر داده بود و نیز چندی نایب الحکومه (گورنر جنرال) قندهار بود، عبدالقیوم - که چندی پیش مستوفی کابلستان بود، برخی از کارمندان پیشین دولت سقاوی - و روی هم رفته، بیشتر زمینداران بزرگ کوهدامن.

روشن است کارمندان سفارت انگلیس در کابل، در روشنی قیام آماده شده بودند.

همچنان، به تاریخ 20 جولای 1930 شماری از کارمندان دولتی که از کوهدامن می گذشتند، به گونه تصادفی دیدند که اوضاع روال غیر عادی دارد و در باره سوء ظن خود به وزیر دفاع گزارش دادند. وزیر بی درنگ در باره وضعیت، از حاکم- محمد یوسف خان جویای اطلاعات شد و پاسخ آرامش بخشی دریافت نمود و حتی خواهش وی را مبنی بر گسیل دو، سه گردان پیاده برای «جلوگیری از ناآرامی ها» پذیرفت. توطیه گران آغاز به کارروایی های عاجل کردند: 21 جولای عمرخان با قبيله داوود زی بر یک گارنیزون کوچک دولتی یورش برد و آن را سرکوب کرد و جنگ افزارهای به دست آورده را در میان هواداران خود و باشندگان روستاهای کوهدامن پخش کرد.

در پایتخت، در این حال، به گونه یی که وعده داده شده بود، دسته یی را متشکل از 400 نفر به فرماندهی جنرال عبدالوکیل خان- فرمانده سپاه دوم، اراسته و با موترها به کوهدامن گسیل نمودند. وزیر حربیه در باره رمان رسیدن نیرو به حاکم کوهدامن خبر داد و حاکم به همین سان برای زیر دستان خود. محمد یوسف نیرنگ باز، با به دست آوردن این اطلاعات، به کابل گزارش داد که «همه چیز برای پذیرایی سپاهیان آماده است».⁴³ در نتیجه، بخش بزرگی از سپاهیان مرکز، به محض رسیدن، درهم کوبیده شدند و فرمانده آن، به شدت زخمی شد و شورشیان مناطق نشیمنی کلکان و [قلعه] مراد بیک را به تصرف خود در آوردند و آهنگ پغمان (که نادر در آن هنگام در آن جا بسر می برد)، کردند. هدف بعدی آن می بایستی کابل می بود.

دولت، تنها مقارن با بامداد 22 جولای، در باره وضعیت راستین امر در کوهدامن آگاهی یافت. نادر به کابل رسید و بسیج قبایل پشتون اعلام گردید و گردیز و میدان فراخوانی فرستاده شد که در آن آمده بود: «حکومت آرزومند است تنها سرهای شورشیان را به دست بیاورد. همه

43 . همان جا ، برگ 26

44 فراخوان آشکار به

کشتار و تاراج، بیرون از توجه نماند: هنوز بامداد روز دیگر، سرازیر شدن دسته های جنگجویان پشتون به پایتخت آغاز گردید که به دستیابی به «غنائیم» در مناطق شورش زده سنجش داشتند. چون خود کابل نیز زیر تهدید تاراج قرار گرفته بود، بی درنگ دستور صدر اعظم هاشم خان از آوردن افراد قبایل از استان مشرقی لغو گردید- چون این کار خود می توانست به بهای تخت و تاج نادر بینجامد.

در خود پایتخت، تقریباً سپاهی یی نمانده نبود. در این جا تنها هزار نفر از وزیری ها و وردکی ها استقرار داشتند که چندی پیش به خدمت نظام در آمده بودند. دولتی ها، ناگزیر گردیدند در کوتل خیرخانه و در راه های منتهی به شمال، دسته های سنگر کنی را بگمارند. مادامی که حکومت چشم به راه رسیدن نیروهای تقویتی بود، شورشیان، در میان باشندگان نواحی شمال منطقه کابل آوازه هایی را پخش کردند مبنی بر این که موفق شده اند بخشی از روستاهای کوهدامن و چاریکار را به قیام بکشانند. با این که، بسیاری از باشندگان کوهستان، ریز کوهستان، پنجشیر، گلبهار، و تگاب، ترجیح دادند خود را از درگیری ها کنار بکشند. به رغم همه این ها، شمار کل شورشیان به 25000 نفر رسید. با آن که کمتر از یک سوم آنان مسلح بودند.

بنا به برخی از مدارک، محمد یوسف در روزهای قیام، تماس های تنگاتنگی با عبدالرحیم خان- گورنر جنرال هرات، خویشاوند و یکی از سرسخت ترین منتقدان نادر داشت. شاه و رژیم وی در وضعیت فاجعه باری قرار گرفتند. مگر در این لحظه بسیار تعیین کننده، میان رهبران قیام بر سر تقسیم قدرت اختلاف نظر پیدا شد: دستاویز عمر خان فعالیت های ویژه دسته های غلزایی زیر فرمان او بود و خود را فرمانروای جدید می پنداشت. اعظم خان- رهبر جنگجویان تاجیک که افراد وی در این منطقه از نگاه شمار برتری داشتند، همان خواب را می دید. این در حالی بود که در نیایش مسجد چاریکار به تاریخ 25 جولای، خطبه به نام پادشاهی خوانده شد که هنوز نامش روشن نبود. پیش نماز، این موضوع را که چه کسی پادشاه خواهد شد، به زمان پس از تصرف کابل موکول نمود.

در این حال، نیروهای تقویتی یی از وردک، گردیز، تگاب، ریزه کوهستان و دیگر جا ها به پایتخت سرازیر می شدند. مقارن با 26 جولای، شمار آنان به 4000 نفر رسید. در همین روز، سپاهیان دولتی همراه با جنگاوران قبیله یی در برابر شورشیان دست به ضد حمله زدند. با آن که در صف حکومتی ها، اوضاع هیچانی یی فرمانفرما بود. برای مثال، به خاطر فراخوان تحریک آمیز بسته ساختن بازار، عبدالرحمان خان- رییس شهرداری کابل تیرباران شد و شماری از اعضای شورای ملی بازداشت شدند. ولی هر چه بود، پله ترازو به سود نادری ها پایین آمد.

در روزهای اخیر جولای، شورشیان در نبردها در حومه کلکان، شکست سنگینی خوردند و سپس بقایای نیروهای آنان در چندین دسته به سوی کوه ها عقب نشینی نمودند: محمد اعظم خان و آدم هایش به قطغن، عمر خان به ولایت مشرقی- با آن که دسته های وی در کوهستان پراکنده شده بودند. خود او به تاریخ 2 اگوست کشته شد. دولت فرمان داد که هزاره ها همه کتل ها را ببندند- این گونه، گریزیان به دام افتادند.

در این روز، نادر سر گور امیر عبدالرحمان خان آمد و پس از ترک آرامگاه گفت: «کسی که این جا آرمیده است، یگانه پادشاهی بود که می دانست و می توانست [چگونه] سیاست داخلی افغانستان را پیش برد».⁴⁵

44 . همان جا، برگ 41

45 . همان جا، برگ 53.

این گونه، طی یک هفته، نادریه توانست کانون خطرناک اپوزیسیون-کوهدامن را سرکوب نماید. قبایل افغان (پشتون) که در آن لحظه خدمت بس ارزشمندی را به رژیم انجام داده بودند، بی باکانه به تاراج روستاها و دهکده های حومه کابل پرداختند. حکومت از ترس گسترش بیشتر تاراج و قیام سراسری در استان های شمالی، دسته ویژه مغول ها [هزاره ها] را متشکل از 2000 نفر مجهز و مسلح ساخت. مگر طرفه این که خود منتظران دست به یغما بردند.

حکومت نیز بر مخالفان خود رحم نکرد. نه به مخالفان راستین خود و نه به کسانی که تنها نام شان قلمداد شده بود. در پایتخت نزدیک به 60 نفر بازداشت شدند که بخشی از آنان با توپ پرانده شدند و 16 نفر هم به اتهام همکاری با بچه سقاو و دیگر گناهان به دار زده شدند.

بر پایه فهرست ویژه، کسانی که حسن اعتماد شان زیر سوال بود، محکوم به تبعید به شهر دیره دون هند- جایی که خود نادر خان زمانی در تبعید به سر می برد، شدند.⁴⁶ آن ها می بایستی کابل را در طی دو ساعت پس از اعلام فهرست، ترک می گفتند و می توانستند با خود تنها چیزهای بسیار ضروری را بگیرند و با پول خود شان تا دیره دون بروند. راستش، برای آن ها سه موتر برای هر خانواده برای بردن دارایی ها شان، به آن مقداری که موفق شوند تا ساعت چهار عصر- بار نمایند، به مصرف خود شان، به کرایه گرفته شده بود. افزون بر آن، به آنان اجازه داده شده بود برای نگهداری از جای داده ها و دارای های شان، نگهبانان و نمایندگان مورد اعتماد شان را بگمارند تا پس از رفتن، مال و دارایی شان به تاراج نرود.

این گونه بود سر انجام نخستین شورش گسترده اپوزیسیون، در برابر حکومت نادریه اول- یعنی شاهی محافظه کار میانه رو (لیبرال، مگر هنوز نه مبدل شده به لیبرال اصلاح طلب، مبتنی بر قانون اساسی) به رهبری خاندان مصاحبان که زیر بار یک زشته تعهدات دارای بار سیاسی، تباری و اقتصادی بود.

دلایل شکست خیزش کوهدامن سال 1930 و پیامدهای آن چه بود؟ در گام نخست، باشندگان عادی شمال منطقه کابل- جایی که در آن عمدتاً حوادث شرح داده شده رخ داده بود، در آن اشتراک فعالی نورزیدند. هنوز ماجراهای قیام بچه سقاو از لوح خاطر آنان سترده نشده بود که رهبران فیودالی- مذهبی، پای دهقانان را به آن ماجرا کشانیدند و سپس آنان را با بی رحمی فریب دادند. در شورش کوهستان، بیشتر آن هایی که بیش از هر کسی از تاراجگری های قبایل پشتون زیانمند شده بودند و همچنان طایفه غلزایی داوود زی، نادری و ... که از سوی عمر خان بر انگیخته شده بودند، اشتراک داشتند.

دو دیگر، این که خان های کوهدامن و روحانیون، شعارهایی را به پیش نکشیدند که به دل دهقانان چنگ بزند و برای شان دلکش باشد. آوازه ها در باره ضبط زمین های کوهدامنی ها و سپردن آن ها به افراد قبایل پشتون، بی اساس نبودند. اما چندان واقعی نبودند. جدایی از آن که بنا به تجربه قبلی، تنها زمین های سران اپوزیسیون را مصادره می

⁴⁶ . به خواهش حکومت افغانستان اشتراک کنندگان تبعید شده شورش کوهدامن سال های درازی در هند بریتانیایی نگهداشته شدند. و تنها پاییز 1939 همه آن ها به افغانستان آورده شدند. (نگاه شود به: اوستا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر...)

کردند. افزون بر آن، سرنوشت قیام را به پیمان‌ه بزرگی اختلاف نظرهای رهبران کوه‌دامن‌ی آن در باره تخت پادشاهی و خواست‌های پیچیده ساز امانی‌ها در باره روی کار آوردن دو باره حاکمیت امان‌الله خان تعیین کردند.

مگر بهای سنگین شکست طرح بزرگ امانیست‌ها، کوه‌دامن‌ی‌ها و بقایای سقاوی‌ها را، باز هم ناگزیر دهقانان منطقه کابل پرداختند. کوه‌دامن در هم کوبیده شد و برخی از دهکده‌های آن به آتش کشیده شد و ضربه نیرومندی بر خان‌های بومی وارد گردید- بخشی از زمین‌های آنان ضبط گردید. با آن که در آتیه حکومت برای جلوگیری از دامنه‌یابی تضادهای ملی، از واگذاری زمین‌های آنان به قبایل پشتون خودداری ورزید.

حکومت توانست همچنان گروه هواداران امان‌الله خان را در کابل سرکوب نماید- بخشی از اعضای آنان بازداشت شدند. شماری هم اعدام گردیدند. این وضعیت که نقش‌پیش‌برنده در قیام، هر چند هم نافرجام را، خان‌های کوه‌دامن، بازی نمودند، نشان داد که امانیست‌ها، نیروی چشمگیر و امکاناتی برای ایجاد دشواری‌های واقعی برای نادریه در اختیار نداشتند و عملاً چونان یک اپوزیسیون نه‌چندان جدی اجتماعی-سیاسی و مسلح رژیم نادر خان از گردونه بیرون رفتند.

رخدادهای کوه‌دامن، نقش برجسته مساله تباری را در افغانستان به نمایش گذاشتند. هرگاه امان‌الله، مشی نسبی برابری حقوق قومی را پیش گرفته بود، نادر به گونه‌ی که استارک-سفیر وقت شوروی در کابل عادلانه می‌پنداشت: «با تکیه بر زور، لزوم پیاده ساختن مشی حساس قومی را مطرح و حکومت خود را بر شالوده تضادهای قومی-عمدتاً رویاروی قرار دادن عملی قبایل افغان (پشتون) با همه اقوام دیگر کشور، استوار ساخت».⁴⁷ مگر خطر پدیدآیی کانون جدید مقاومت در کوه‌دامن، نادری‌ها را ناگزیر ساخت تدبیرهایی روی دست گیرند. برای بازسازی قسمی این ناحیه و در بودجه سال مالی نو، هزینه‌ی بی‌به‌میزان 500000 افغانی برای اعطای وام‌های بدون سود برای این منظور گنجانیده شد.

دهقانان می‌توانستند با بهره‌گیری از این وجوه، تخم‌های بزری سورت شده به دست آورده و به بازسازی بازار چاریکار بپردازند. از پشت دهقانان بسیار نادر، بار مالیات به زور گرفته شده در 1930، برداشته شد. مگر، با همه این ژست‌های مهربانانه و بس با نرمش، هر چند هم دیر هنگام نادریه به سوی کوه‌دامن پر تب و تاب، نتوانستند ثبات سیاسی را در کشور که هنوز پس از جنگ داخلی به خود نیامده بود، برقرار نمایند.

بخش دوم

- 4- جنبش ابراهیم بیک لقی و شکست اقلیت‌های قومی شمال
- 5- کشاکش‌های نخبگان - «خاندان‌های چرخ‌ی و مصاحبان» بر سر قدرت و به پادشاهی رسیدن ظاهر خان

47 . بایگانی...، پرونده ویژه 12، پوشه 70، پرونده 156، برگ 38.